

درآمدی بر پیکره بندی نابرابری با تاکید بر نهادهای اقتصادی و سیاسی در بستر توسعه: ارائه یک مدل مفهومی

فاطمه قابل رحمت^۱، سروش فتحی^۲، مجید توسلی رکن آبادی^۳، علی مرشدی زاد^۴

چکیده

برای شناخت نابرابری لازم است قبل از ارزیابی شاخص‌های مختلف آن، مبانی نظری مکتبی که در آن نابرابری تعریف شده است، ارزیابی گردد. رویکردهای بازارگرا و جامعه‌گرا هر کدام به نحوی نابرابری و علل آن را تبیین می‌کند. گروهی آن را اجتناب ناپذیر و از عوارض رشد اقتصادی دانسته و گروهی آن را نتیجه‌ی سیاست‌گذاری‌های دولت می‌دانند. این مقاله سعی می‌کند با تلفیقی از مبانی نظری در رهیافت اقتصاد نهادگرایی جدید به عنوان رهیافتی میان رشته‌ای، مدلی برای تحلیل پیکره‌بندی نابرابری در کشورهای دارای "نظام دسترسی محدود" با استفاده از مفاهیم استخراج شده از نظریه‌های مکتب نهادگرایی ارائه دهد. این مدل نشان می‌دهد نهادهای غیر رسمی اقتصادی در کنار نهادهای اقتصادی قانونی که متولی بازتوزیع منابع هستند، به شکلی غیر قانونی موجب انباشت ثروت در گروه‌های فرادست شده و به عنوان ابزاری توسط نهادهای سیاسی غیر رسمی، برای توزیع رانت وفاداری به توده استفاده می‌شوند. مجموع این عوامل به پیکره‌بندی از نابرابری منجر می‌شود که در آن متقابلاً نابرابری بر شکل‌دهی و دوام نهادهای نابرابرساز تاثیر می‌گذارد و این چرخه دایما تکرار می‌شود. روش تحقیق کیفی است و استخراج مفاهیم از نظریه‌هایی صورت گرفته‌است که مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی و روش‌شناختی یکسان داشته‌اند.

واژگان کلیدی: نابرابری، توسعه، نهادهای اقتصادی، نهادهای سیاسی، نظم دسترسی محدود.

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۱۱/۱۵

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۱۱/۰۲

^۱ دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، گروه جامعه‌شناسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

(Email: fatemeh.ghrahmat@gmail.com)

^۲ دانشیار و عضو هیات علمی گروه جامعه‌شناسی، واحد تهران غرب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول) (Email: fathi.soroush@gmail.com)

^۳ دانشیار علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (Email: tavasoli@gmail.com)

^۴ دانشیار علوم سیاسی دانشگاه شاهد، تهران، ایران (Email: alimorshedizad@yahoo.com)

مقدمه

در همه‌ی جوامع، نابرابری کمابیش به شکل‌های مختلف، وجود داشته و پیامدهایش افراد را احاطه کرده است. افراد در طول زندگی با تفاوت‌ها در مالکیت‌ها، ثروت، درآمد، نژاد، جنسیت، قدرت و شانس‌های زندگی مواجه می‌شوند. اینکه نابرابری‌ها تا چه حد اجتناب ناپذیراند موضوعی است که با توجه به مکاتب فکری مختلف می‌توان پاسخ‌های متفاوتی به آن داد. در این مقاله، منظور نابرابری نهادینه شده‌ای است که به عللی مصنوعی^۱ و نه طبیعی ایجاد شده و به شکلی ساختارمند بین گروه‌های مختلف اجتماعی ایجاد و بازتولید می‌شود و مشروعیت می‌یابد و نابرابری‌هایی که منشاء آنها جزیی از ذات افراد یا گروه‌ها باشد مطرح نیست. نابرابری‌هایی با این تعریف، می‌توانند نتیجه‌ی سیاست‌های دولت، وضعیت نهادها و پیشینه‌ی تاریخی جوامع باشند. شاید نابرابری به تنهایی باعث بروز بحران نشود اما افزایش نابرابری در کنار فقر می‌تواند زمینه را برای ایجاد بحران و نابه‌سامانی‌های اجتماعی فراهم سازد. سازوکار درونی سه قلمرو اصلی تجلی نابرابری یعنی ثروت، قدرت و منزلت، در تعامل با هم می‌تواند موجب ایجاد بستری از نهاد‌های نابرابر ساز و بازتولید انواع نابرابری‌ها گردند. به هر شیوه و در هر حوزه‌ای که مطالعه‌ی نابرابری انجام شود، یکی از اصلی‌ترین عوامل، دولت به عنوان اصلی‌ترین نهاد سیاسی و رابطه‌ی آن با نظام اقتصادی است. دولت‌ها به عنوان متولیان اصلی اجرای سیاست‌های نظام‌های اقتصادی همواره می‌توانند تغییرات مهمی در کاهش یا افزایش نابرابری ایجاد کنند. به عبارت دیگر نوع ساختار دولت، جهت‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌هایش، همچنین بستر سیاسی که دولت در آن عمل می‌کند، تاثیر مستقیمی بر شکست یا موفقیت مناسبات برابری‌ساز در جامعه دارد. این نکته را باید در نظر گرفت که شناخت نابرابری زمانی کامل خواهد شد که تبعات گسترده‌ی آن مانند ناپایداری رشد اقتصادی، بی‌ثباتی سیاسی، رشد خشونت و جرائم مختلف و حتی تخریب محیط زیست مورد شناسایی قرار گیرد.

بیان مساله

نابرابری مفهومی اجتماعی است و چگونگی توزیع منابع به عنوان مبنای ایجاد آن از دو جنبه قابل بررسی است: اول، توزیع بین نهاد‌های تولید و دوم، بازتوزیع بین افراد جامعه. موضوع نخست یک بحث اقتصادی است که با عنوان نظریه‌ی توزیع در علم اقتصاد جایگاه خود را دارد اما موضوع دوم، یعنی بازتوزیع (توزیع مجدد) بین افراد جامعه، مقوله‌ای سیاسی و اجتماعی است. این نکته را باید در نظر داشت که روندهای افزایش یا کاهش نابرابری، از یک سو تحت تاثیر میزان رشد جمعیت و رشد اقتصادی و از سوی دیگر متأثر از تحولات سیاسی مانند جنگ و انقلاب و سیاست‌های اقتصادی مقطعی هستند و هیچ سازوکار هوشمندی برای تضمین کاهش نابرابری وجود ندارد. در ارزیابی نابرابری دو حوزه‌ی اصلی سیاست و اقتصاد دخیل‌اند. در این بین، نقش دولت^۲ به عنوان مهم‌ترین نهاد سیاسی موثر بر نابرابری، زمانی از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شود که بازار به عنوان اصلی‌ترین نهاد اقتصادی با وجود سازماندهی تولید و توزیع کالاها و خدمات، در مواردی عاجز از تولید نتایج کارا در این زمینه است. این مطالعه در پی آن است که با در نظر گرفتن رهیافت اقتصاد نهاد‌گرا به عنوان رهیافتی بین‌رشته‌ای به عنوان راهنمای کلی، با توجه مفاهیم استخراج شده از مبانی نظری، مدلی مفهومی درباره‌ی رابطه نهاد‌های سیاسی و اقتصادی با نابرابری درآمدی ارائه کند که برای کاربست در جوامع دارای نظام اقتصادی دسترسی محدود پیشنهاد می‌شود.

^۱ Artificial

^۲ input

^۳ ذکر این نکته لازم است که در این پژوهش دولت به معنایی گسترده‌تر از نهاد‌های اجرایی حکومت به کار رفته است. قدرت، منبع مورد استفاده دولت، حکومت مجموعه نهاد‌های لازم برای اجرای حاکمیت و اخذ تصمیم و سیاست مجموعه اعمال دولت است.

پیشینه تحقیق

- اوانز (۱۳۸۲) در کتاب توسعه و چپاول، از جمله نهادگرایانی است که بر نقش دولت و زمینه‌ی نهادی بر توسعه‌ی اقتصادی تاکید می‌کند. وی بر خلاف فرض نئولیبرال‌ها که رفتار دولت را در قالب مجموعه‌ی ساده‌ای از انگیزه‌های فردی و رانت‌جویانه معنا کردند، معتقد است که تصمیمات دولت متکی بر بستر نهادی است و این بستر مرکب از الگوی پیچیده‌ای از کنش‌گری است که در ساختارهای اجتماعی تجسم می‌یابد. سیاست‌های دولت و پیامدهای آن، در بستری امکان‌پذیر است که دولت در آن نقش قابل ملاحظه‌ای دارد. تحلیل نهادی تطبیقی که اوانز به کار می‌گیرد از بررسی تفاوت بسترهای نهادی آغاز شده و به قانون‌مندی‌های اساسی ختم می‌شود. این دیدگاه گسترده‌ی وسیعی از اقدامات دولت را برای پایداری و ثبات داد و ستد در بازار، ضروری قلمداد می‌کند. اوانز در این مطالعه، نقش دولت و دیوان سالاری کارآمد دولتی را نه مانع بلکه زمینه‌ساز کارکرد موثر بازار و بخش خصوصی و توسعه‌ی اقتصادی قلمداد می‌کند.
- جوزف استیگلیتز (۱۳۹۴) در سلسله مطالعاتی به پدیده‌ی نابرابری در آمریکا و سایر نقاط جهان پرداخته است. او در کتابش به نام "بهای نابرابری، جامعه‌ی دوقطبی و نابرابر چگونه آینده ما را به خطر می‌افکند؟" با مطرح کردن ۱ درصدی‌ها و ۹۹ درصدی‌ها، تصویری از نابرابری در آمریکا ارائه می‌دهد. وی با به چالش کشیدن دیدگاهی که معتقد است اگر سرمایه‌داری بخواهد کارا عمل کند، نابرابری و بی‌عدالتی گریزناپذیر است، نشان می‌دهد که در امریکای امروز، مسیر خلق نابرابری، در حال تضعیف رشد اقتصادی و اثربخشی است و بخش اعظم آن نیز نتیجه اختلالات بازار است و با انگیزه‌هایی همراه می‌شود که به خلق ثروت در بازار نمی‌انجامد، بلکه ثروت را از عده‌ای می‌گیرد. استیگلیتز می‌گوید نابرابری امریکایی نه فقط محصول نیروهای اقتصادی بلکه ماحصل سیاست‌های دولت (و سایر نهادهای سیاسی) است. استیگلیتز انواع مختلف رانت را نام می‌برد و دو واژه "تسخیر نظارتی" به معنای وابستگی افراد شاغل به مجریان در نهادهای نظارتی و نان به یکدیگر قرض دادن و "تسخیر ادراکی" را یک پدیده‌ی جامعه‌شناختی و به معنای تسخیر فکر قانون‌گذاران با استفاده از عبارات به ظاهر علمی و شکل داده شده در توضیح این پدیده به کار می‌گیرد. استیگلیتز در نقد نحوه‌ی توزیع درآمد استدلال می‌کند که واکنش بازار در پاسخ به فناوری جدید و جهانی شدن، باعث کاهش دستمزد طبقات پایین و به نفع طبقات بالا است. استیگلیتز سیاست‌های اقتصاد کلان را عاملی بسیار تاثیرگذار بر توزیع درآمد می‌داند.
- پیکتی (۱۳۹۶) در کتاب سرمایه در قرن ۲۱ ام، به کمک داده‌ها و اطلاعات، سیر تحول نابرابری موجود در ثروت و درآمد را از قرن ۱۸ تا امروز بررسی کرده و نشان می‌دهد با وجود وقفه‌ی موقتی که به علت ایجاد دولت‌های رفاهی اتفاق افتاده، نابرابری، امروزه در روندی فزاینده از رکوردهای گذشته خود هم فراتر رفته است. پیکتی به دنبال ریشه‌یابی و شناخت منشا و تحلیل زایش و افزایش نابرابری در نظام سرمایه‌داری نیست و به قول خود به جای ارائه راهکار، آرمانی خیالی اما سودمند را ارائه می‌دهد، زیرا دستگاه فکری او بر پیش فرض‌های اقتصاد سرمایه‌داری مبتنی است و به عبارت دیگر با ابزار سرمایه‌داری به جنگ سرمایه‌داری می‌رود.
- "گونه‌شناسی تطبیقی رژیم‌های توزیعی و بازتوزیعی: به سوی رهیاف کارکردی"، عنوان مقاله‌ای است که عباس حاتمی (۱۳۹۲) در آن سعی کرده از نظریه‌ی کارکردی در مطالعه‌ی دولت و نقش آن در اقتصاد استفاده کند. حاتمی با استفاده از این نظریه، نوعی گونه‌شناسی کارکردی و تمایز از نظام‌های سیاسی ارائه می‌کند. در این گونه‌شناسی، نظام‌های سیاسی پوپولیستی، رفاهی و رانتیر را شناسایی کرده که بر کارکردهای توزیعی و بازتوزیعی تاکید بیشتری داشته‌اند. نویسنده در ادامه بر وجوه تشابه و تمایز این رژیم‌ها متمرکز شده و نشان می‌دهد که رژیم‌های سیاسی مزبور به‌رغم اشتراک در کارکرد، واگرایی‌هایی در وجوه همین کارکرد اشتراکی دارند. به این ترتیب تاکید بر کارکرد نظام‌های سیاسی به جای تاکید بر ماهیت آنها و یافتن پایگاه نظری در اقتصاد سیاسی، گونه‌شناسی این مقاله را از سایر تحلیل‌ها متمایز می‌کند.

روش‌شناسی

مدل‌سازی در تحقیقات اجتماعی - اقتصادی زمانی مطرح می‌شود که چندین عامل با یکدیگر عمل کنند و ضمن تاثیر بر یک متاثر، با یکدیگر نیز رابطه‌ی کنش و واکنش متقابل برقرار سازند. در این صورت علاوه بر یک مدل کلی مجموعه‌هایی فرعی هم به دست می‌آید که هر کدام عملکردی جداگانه و در عین حال یکپارچه، در کل دارند. (ساروخانی، ۱۳۸۹: ۴۶۰) مدل‌های می‌توانند از مفاهیم موجود در یک یا چند نظریه (نظریه‌های مورد استفاده باید مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، روش‌شناختی و انسان‌شناختی یکسان داشته باشند) و یا با استفاده از تحلیل تماتیک از داده‌های کیفی و یا تحلیل عاملی از داده‌های کمی حاصل شوند. می‌توان گفت مدل‌سازی با استفاده از نظریه‌ها، نوعی از تحلیل تماتیک است که به جای استفاده از داده‌های کیفی، از نظریه‌ها استفاده کرده و مفاهیم را از آنها استخراج و با یکدیگر تلفیق می‌کند. تحلیل تماتیک روشی برای شناخت، تحلیل و دست‌یابی به الگوهای موجود در داده‌های کیفی است. منظور از الگو مدلی است که از طریق نظم مفهومی داده‌های مستخرج به دست می‌آید. این روش فرایندی برای تحلیل داده‌های کیفی است و داده‌های پراکنده را به داده‌هایی غنی و تفصیلی تبدیل می‌کند. (ازکیا و احمدشر، ۱۳۹۶: ۴۰۱) رویکرد این تحقیق کیفی است و سعی شده با استفاده از مفاهیم استخراج شده از نظریه‌های رویکرد اقتصاد نهادگرا، مدلی مفهومی برای تحلیل نابرابری در بستری نهادی پیشنهاد شود.

مبانی نظری

نابرابری مفهومی اجتماعی است که باید پس از در نظر گرفتن ابعاد آن را در سیاست، اقتصاد و .. برای آن سیاست‌گذاری کرد. موضوع نابرابری هم از سوی جامعه‌شناسان و هم از جانب اقتصاددانان معاصر، بسیار مورد بررسی قرار گرفته است. جامعه‌شناسان بیشتر در تبیین نابرابری بر علل و عوامل ساختاری، طبقات و قشربندی‌های اجتماعی و اقتصاددانان بیشتر بر نقش اقتصادی دولت و نهادهای بخش عمومی در توزیع درآمد و دهک‌های درآمدی متمرکز بوده‌اند. اما به نظر می‌رسد این واگرایی، نظریه‌پردازان را از شناخت کامل نابرابری دور کرده است. امروزه هم‌گرایی سیاست و اقتصاد در شناخت نابرابری، کنترل و کاهش آن، گریزناپذیر بوده و رویکردهای مشارکت‌طلبانه و میان‌رشته‌ای بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. در این تحقیق از اقتصاد نهادگرای جدید که رهیافتی بین‌رشته‌ای است به عنوان مبانی برای مطالعه استفاده شده است. اقتصاد نهادگرای جدید سعی می‌کند رشته‌های جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، اقتصاد، حقوق و انسان‌شناسی را ترکیب کرده و تعریف مناسبی از نهادهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ارائه دهد. نهادگرایان جدید به بررسی چگونگی توسعه و عملکرد نهادها تمایل دارند و از زاویه‌ی کارایی و مناسبات بین آنها، به نهادها می‌نگرند. ویژگی مهم رهیافت اقتصاد نهادگرای جدید آن است که در کنار توجه به تاثیر نهادها به عنوان عامل محدودکننده‌ی رفتار انسان، محدوده‌ی معینی برای رفتار آزادانه‌ی انسان مشخص کرده و آن را عقلانیتی است که بر اساس آن افراد به عنوان موجوداتی منفعت‌طلب درصدد حداکثر کردن سود هستند. بیشتر مکاتب در نظام سرمایه‌داری بر پایه فرضیه‌های مورد استفاده در نظریه‌های خود، وجود هماهنگی در منافع افراد جامعه را استنتاج می‌کنند، در حالی که مکتب نهادی، معتقد به وجود تضاد منافع است و انسان را موجودی اجتماعی و تعاونی می‌داند که برای حفظ منافع متقابل و مشترک خود با دیگران اقدام به تشکیل گروه می‌کند. با این وجود، میان منافع گروه‌های مختلف جامعه نظیر بنگاه‌های بزرگ در مقابل بنگاه‌های کوچک، مصرف‌کننده در مقابل تولیدکننده، کشاورز در مقابل شهرنشین و کارفرما در مقابل کارگر، تضادهایی به وجود می‌آید. در این صورت، دولت باید تضادهای مربوط به رفاه عمومی و تضادهای مربوط به عملکرد کارآمد نظام اقتصادی را با یکدیگر آشتی دهد. این مکتب، از برنامه اصلاحات اجتماعی به منظور توزیع عادلانه‌تر ثروت و درآمد حمایت می‌کند و برخلاف عقاید کلاسیک‌ها مبنی بر این که بازار بدون دخالت دولت می‌تواند تخصیص منابع و توزیع بهینه‌ی درآمد را انجام دهد، توجه خود را به هزینه‌ها و منافع اجتماعی معطوف و به نقش بسیار مهم دولت در امور اقتصادی و اجتماعی مردم اعتقاد دارد. از نقطه نظر روش‌شناسی، مکتب نهادی روش استقراء را بر قیاس ترجیح داده و روش استدلال منطقی را روشی می‌داند که از حقایق شخصی آغاز می‌شود و از حالات خاص به نتایج کلی می‌رسد. چنانچه این روش به درستی به

کار رود از لحاظ تحقیق علمی حائز اهمیت بوده و به قانونمندی های علمی منجر می شود. (امامی، ۱۳۸۶: ۵) مفهومی از نهاد که در این مقاله مورد نظر است برگرفته از دیدگاه های داگلاس نورث^۱ است. وی نهادها را قواعد بازی می داند و آن را از بازیگران بازی متمایز می کند. بازیگران از گروه هایی ایجاد شده اند که دارای منافع مشترک اجتماعی، سیاسی، اقتصادی یا فرهنگی هستند. تحول نقش این بازیگران از قوانینی که بازی را مدیریت و کنترل می کنند تاثیر می پذیرند. البته آنها خود نیز بر تحول و تکامل قوانین تاثیر می گذارند. به طور رسمی تر نهادها محدودیت های طراحی شده توسط انسان ها هستند که تعاملات بشری را شکل داده و مجموعه ای انتخاب افراد را معین کرده و آن را محدود می کنند. (نورث، ۱۹۹۰: ۳)

این محدودیت های ایجاد شده می توانند همانند هنجارهای اجتماعی، عرف و معیارهای اخلاقی غیررسمی باشد و یا همانند قواعد طراحی شده توسط انسان ها رسمی باشند. قواعد رسمی شامل قوانین سیاسی کلان (قانون اساسی)، قوانین اقتصادی و قراردادها است. قوانین اقتصادی حقوق مالکیت را معین می کند. قراردادها، پیمان های لازم الاجرای هستند که در درون قواعد حقوق مالکیت در خصوص کاربرد یا مبادله کالاها تعیین شده اند. خود بازیگران بازی در حین بازی، قدرت ایجاد یا تغییر قواعد بازی را ندارند و این قواعد پیش از بازی تعیین می شوند. (ندیری، پندار، ۱۳۹۴: ۲۶)

نهادهای نابرابری در کشورهای در حال توسعه

توسعه و نابرابری هر دو مفاهیمی چند بعدی هستند. توسعه در ساده ترین تعریف به معنای رشد اقتصادی است در حالی که در یک تعریف کامل، توسعه شامل تحول کیفی جامعه شامل تحول فعالیت ها (تحول ساختاری) و رفاه اجتماعی است. در تعریف نابرابری، دو رویکرد اصلی را می توان از هم متمایز کرد. رویکردهای بازارگرا معتقد هستند که نوعی حد طبیعی برای نابرابری وجود دارد که جوامع در فرایند توسعه در بلند مدت به آن حد میل خواهند کرد و نابرابری پیامد کمی نسبی عوامل است. (لوکایون و دیگران، ۱۳۷۳: ۳)

این مکتب روند نابرابری را به صورت غیر خطی دیده و استدلال می کند که نابرابری در روند توسعه، ابتدا افزایش و سپس تثبیت شده و نهایتاً کاهش می یابد. به عبارت دیگر نابرابری شدید، پیامد ناگزیر و کوتاه مدت شروع فرایند رشد اقتصادی در اقتصادهای در حال توسعه در نظر گرفته می شود که به تدریج و با افزایش رشد اقتصادی و درآمدها، از طریق سرریز^۲ شدن به اقشار پایین جامعه کمک می کند. به دیگر سخن، به جای تغییر در نحوه توزیع کیک، باید بر بزرگ تر شدن کیک تمرکز کرد. اما در نقطه ی مقابل این رویکرد، دیدگاه جامعه گرا معتقد است این ماهیت دولت و تغییرات نهادی در طی فرایند رشد و اقتصاد سیاسی است که ارتباط توسعه و نابرابری را مشخص می کند. کسانی مانند میردال در این رویکرد، بیان می کنند که برابری بیشتر به افزایش رشد منجر خواهد شد. دولت در این حالت هم مسئول افزایش رفاه اجتماعی و هم مسئول توزیع رفاه اجتماعی است و به کارگیری سیاست های بازتوزیعی می تواند منجر به حمایت بیشتر از توسعه شده و به رشد پایدار بی انجامد. در این حالت توسعه، کاملاً هم بسته با افزایش برابری است. (مومنی، ۱۳۹۷: ۲۸۷)

در چارچوبی که نورث و همکاران اش درباره ی رویکردهای تحول نظام اقتصادی (از دسترسی محدود به دسترسی باز) مطرح کردند، الگوهای نابرابری از توزیع رانتهی منابع میان یک گروه محدود یا همان ائتلاف مسلط نشات می گیرد. مفهومی که در کشورهای دارای نظم دسترسی محدود می تواند در کنار دو مفهوم نابرابری و نهادها، تکمیل کننده ی سه ضلع یک مثلث باشد، رانت است. رانت ها منافع خالصی هستند که از تفاضل کل هزینه ها (هزینه ی فرصت) از کل منافع به دست می آیند و رفتار عقلایی افراد، آنها را به سمت حداکثر کردن آن سوق می دهد. افراد نه تنها خواهان رانت حداکثری هستند بلکه مایل اند منابع را به نحوی تخصیص دهند که

^۱ داگلاس سیسیل نورث (۵ نوامبر ۱۹۲۰-۲۳ نوامبر ۲۰۱۵) اقتصاددان نهادگرای آمریکایی و برنده جایزه نوبل اقتصاد در ۱۹۹۳ است. نورث و همکارش فولگل، جایزه نوبل را به خاطر «بازسازی تحقیق در تاریخ اقتصاد با به کارگیری تئوری اقتصادی و روش های کیفی در مورد توضیح تغییرات اقتصادی و نهادی» دریافت کردند.

^۲ Trickle down

رانت‌ها را اختصاصاً نصیب خود کنند. منابع می‌توانند به کسب رانت‌های مولد و یا نامولد اختصاص داده شوند. رانت‌های نامولد رانت‌هایی است که غایت اجتماعی سودمندی نداشته و فقط باعث رسیدن بازیگران اجتماعی به اهداف شخصی می‌شوند. این فعالیت‌های رانت‌جویانه‌ی مستقیماً غیر مولد، عناصری ضد توسعه تلقی می‌شوند. نورث، رانت در کشورهای دارای نظم دسترسی محدود را به دو صورت مولد و نامولد در نظر گرفته و وجود آن را برای همکاری میان اعضای قدرتمند ائتلاف مسلط ضروری می‌داند. الیت‌های سیاسی با توافق بر سر تقسیم رانت حاصل از منابع، دیگر نیازی به اعمال خشونت ندیده و حتی اگر خشونتی پنهان هم در جامعه وجود دارد، با این اقدام به نوعی خلق سلاح می‌شود. (نورث، ۱۳۹۵: ۲۳)

نورث می‌گوید رانت برقرارکننده‌ی ثبات، نشانه‌ای از مشکل توسعه است و نه علت آن. بازیگرانی که در نظام‌های دسترسی محدود با ثبات، ایفای نقش می‌کنند، هر کدام به نوبه‌ی خود دستمزدی دریافت می‌کنند، به نحوی که هیچ فرد و یا گروهی نتواند رانت خود را حداکثر کند. البته که این نظام‌ها مانند بسیاری از نظام‌ها ایستا نیستند و می‌تواند دستخوش بحران‌هایی شوند و این واکنش ائتلاف مسلط است که سرنوشت نظام را رقم می‌زند؛ به این معنا که گاهی تعریف رانت‌های جدید، گروه‌ها را به توافقی جدید ترغیب کرده و گاهی در این کار ناتوان‌اند و بحران به هرج و مرج و آشوب بدل می‌شود. همچنین رانت‌های جدید می‌توانند گاهی باعث افول نظام موجود و زمانی موجب سر برآوردن نظامی تازه شوند. کیفیت نهادها در کشورهای در حال توسعه باعث تمایز یافتن این کشورها در سه گروه شکننده، پایه و بالغ بر روی یک پیوستار می‌شود. قدرت ائتلاف طبقه‌ی مسلط، نحوه‌ی توزیع رانت، میزان شکنندگی یا استقرار دولت و میزان پایداری نهادها در این تمایز موثر است. هر چه نظامی به سمت بلوغ پیش برود بین میزان پیچیدگی و تفکیک در سازمان دولت از یک سو و توسعه‌ی موازی سازمان‌های خصوصی عاری از خشونت در خارج از حکومت از سوی دیگر، برهم کنشی متقابل پدید می‌آید و در این حالت پابندی دولت به سیاست‌ها و نهادها می‌تواند اطمینان بخش باشد. البته بادوام‌تر بودن نهادهای دولتی در نظام دسترسی محدود بالغ در مقایسه با پایه به لحاظ درجه است و نه نوع.

پردازتن به موضوع نابرابری در کشورهای در حال توسعه که اکثراً دارای نظام اقتصادی دسترسی محدود شکننده یا پایه و یا بالغ هستند با کشورهای دارای نظم دسترسی باز یا به عبارت دیگر کشورهایی با اقتصاد توسعه یافته، بسیار متفاوت است، چرا که در کشورهای در حال توسعه، دولت‌ها علاوه بر سیاست‌گذاری در جهت کاهش نابرابری (نحوه‌ی توزیع درآمدها) باید به رشد اقتصادی (برای بهبود میانگین درآمدها) هم توجه داشته باشند. مردم اکثر این کشورها در کنار نابرابری فزاینده، از فقر و محرومیت هم در رنج‌اند؛ این در حالی است که بسیاری کشورهای دارای اقتصادهای توسعه یافته، با وجود نابرابری شدید، فقیر محسوب نمی‌شوند. در نتیجه کشورهای دارای نظام دسترسی محدود، در هر مرحله‌ای که باشند، ناچار هستند برنامه‌هایی را برای توسعه در نظر بگیرند که علاوه بر دستیابی به رشد اقتصادی، کاهش نابرابری و فقر را به همراه داشته باشد.

نهادهای سیاسی و اقتصادی و نابرابری

نهادهای قیودی وضع شده از سوی انسان هستند به روابط متقابل در جامعه شکل می‌دهند. این سوال مطرح می‌شود که نهادها چگونه بر توزیع منابع و عملکرد اقتصادی تاثیر می‌گذارند. هر جامعه‌ای به دلایل تاریخی، سیاسی، اجتماعی و ... محیط نهادی مخصوص به خود را دارد. یکسان نبودن محیط نهادی و عملکرد نهادها انگیزه‌ی بازیگران سیاسی و اقتصادی را در جامعه شکل می‌دهد. تفاوت در نهادهای سیاسی و اقتصادی، علت اصلی تفاوت در روند توسعه و رشد اقتصادی در کشورهای مختلف است. این نهادها هم ورودی‌ها و هم خروجی‌های فرایند رشد اقتصادی را تنظیم می‌کنند. به عبارت دیگر نه تنها اندازه‌ی کیک جامعه، بلکه چگونگی تقسیم این کیک در میان گروه‌های مختلف را تعیین می‌کنند. (Acemoglu, 2006: 108)

نهادهای سیاسی و اقتصادی را می‌توان علاوه بر دو دسته رسمی و غیر رسمی، در دسته‌بندی دیگری به نهادهای سیاسی (مانند مشارکت، پاسخگویی دولت و شفافیت و...)، اجتماعی (مانند سرمایه‌ی اجتماعی، آزادی بیان و...)، اقتصادی (مانند بازار، مالیات و ...) و حقوقی (مانند حقوق مالکیت) تقسیم کرد. قبل از تعریف نهادهای سیاسی باید تعریف دقیقی از مفهوم رژیم سیاسی ارائه شود. در یک برداشت

حقوقی، می توان گفت رژیم سیاسی مجموعه ای از نهادهای سیاسی تلفیق یافته و همگن شده در محدوده ی دولت-کشور و در زمان معین است. اما در معنای وسیع تر هر رژیم سیاسی عنصری است از مجموعه ای همگن که دو عامل در ترکیب آن موثر واقع می شود: اول، عامل ایستا، یعنی آن گونه از نهادهای سیاسی که حقوق اساسی را بیان می کنند و صرف وجود آن ها در قوانین اساسی کشورها به آنان ثبات و مداومت می بخشد: مثلا نهادهای تقنینی مانند مجلس قانون گذاری یا نهادهای اجرایی شبیه (هیات وزیران و دستگاه های دولتی) یا نهادهای قضایی از قبیل دادگاه ها و دیوان عالی. دوم، عامل پویا، یعنی ساخت های اجتماعی و اقتصادی، سطح توسعه و نظایر آن که بیرون از حوزه ی حقوق قرار می گیرند و در تحول و دگرگونی مدام و مستمر هستند. به کمک این دو عامل به علاوه ی عوامل جامعه شناختی، نظام ارزشی مسلط در جامعه، سنت های تاریخی، فرهنگی و عوامل روانی، می توان تصویر مشخص و دقیق تری از نظام سیاسی ترسیم کرد. نهادهای سیاسی، به تاسیسات مستقر و مداومی اطلاق می شوند که به زندگی سیاسی مربوط اند، یعنی گونه ای از نهادها که به دولت یا قدرت بستگی دارند. همچنین نهادهای سیاسی علاوه بر حقوق اساسی که به شکل عرف یا قانون متجلی می شوند، پدیده های موجود در حیات سیاسی و اجتماعی که در متن قانون نیامده را هم شامل می شوند. نهادهای سیاسی به دودسته ی نهادهای سیاسی قانونی و رسمی و نهادهای سیاسی غیر رسمی تقسیم می شوند. نهادهای سیاسی رسمی دسته ای از نهادها هستند که جزء ارگان های لازم دولت-کشوراند. یعنی بخشی از قدرت عمومی مربوط به دولت را اعمال می کنند. نهادهای سیاسی غیررسمی، در عین نهاد بودن و سیاسی بودن جزئی از دولت نیستند، به عبارت بهتر هرچند که به قدرت جهت می دهند اما خود متصدی اجرای آن نیستند. (قاضی، ۱۳۹۵: ۲۸۲-۲۸۶)

از منظر جامعه شناسی سیاسی، نهادهای سیاسی می توانند سازمان هایی مانند دولت، احزاب سیاسی یا اتحادیه های صنفی باشند، با این حال از منظر اقتصاد نهادگرا، نهادهای سیاسی قواعد و اصولی هستند که سازمان های مذکور در چارچوب آنها عمل می کنند مانند قوانین، پاسخگویی^۱، کارآمدی^۲ و کنترل فساد.

نهادهای اقتصادی انگیزه ها و محدودیت های فعالان اقتصادی را تعیین می کنند و به پیامدهای اقتصادی شکل می دهند. ۵ دسته از نهادهای اقتصادی حامی بازار یعنی حقوق مالکیت، نهادهای تنظیم کننده^۳، نهادهای مربوط به تثبیت اقتصاد کلان^۴، نهادهای مربوط به تامین اجتماعی^۵ و نهادهای مدیریت تعارض^۶ اصلی ترین نهادهای اقتصادی موثر بر رشد هستند. (Rodrik, 2000: 7540)

بازار به عنوان اصلی ترین نهاد اقتصادی، نظامی از مبادلات است که در آن انتخاب های افراد به شکل تقاضا یا عرضه ی منابع یا محصولات و رابطه ی آنها با قیمت را تعیین می کند. برای ارزیابی بازار ابعاد سه گانه ی آن یعنی کارآمدی، رشد و ثبات را در نظر می گیرند. بازار می تواند کارآمد یا ناکارآمد، عامل رشد و ثبات یا مانع آن شناخته شود. با وجودی که بازار را عموماً به عنوان نهادی اقتصادی در نظر می گیرند اما با توجه به کارکردهایی که در تحقق اهداف سیاسی مانند دستیابی به عدالت دارد، می تواند به عنوان یک نهاد سیاسی هم از سه وجه آزادی، برابری و نظم بررسی شود. (کلارک، ۱۳۹۶: ۴۷-۴۳)

در وجه برابری، بازار می تواند به عنوان یک نهاد سیاسی، عامل برابری یا نابرابری باشد. کسانی که بازار را موجد برابری می دانند، معتقدند در وضعیتی که نیروهای عرضه و تقاضا، قیمت های منابع را مشخص سازند، بازار منافع را بر اساس توانایی هر فرد برای فراهم کردن منابع با ارزش توزیع می کند. به عبارت دیگر بازار این امکان را به فرد می دهد تا تصمیم بگیرد چه میزان از منابع اش را عرضه کند. توانایی بازار برای ایجاد برابری را فرصت های موجود در بازار نیز تقویت می کند. در یک بازار کاملاً رقابتی ویژگی های فردی مانند نژاد، جنسیت، مذهب و قومیت نقشی در تعیین موفقیت فرد ندارد. گروه دیگری اما بازار را عامل نابرابری می دانند؛ این گروه

¹ accountability

² effectiveness

³ Regulatory institution

⁴ Institution for macroeconomy

⁵ Institution for social insurance

⁶ Institution for conflict management

معتقدند که تمرکز ثروت و قدرت عموماً در اقتصاد بازار به وجود می‌آید. این تمرکز، قیمت‌های بازار و فرایند تخصیص منابع را تغییر می‌دهد، در نتیجه، درآمد افراد علاوه بر بهره‌وری منابعی که آن‌ها در بازار دارند به جایگاه افراد در ساختار سیاسی بستگی پیدا می‌کند. علاوه بر این، برابری در یک جامعه‌ی مبتنی بر اقتصاد بازار، مستلزم ایجاد فرصت‌های برابر است. اما زمانی که رقابت باعث نابرابری عمده‌ای در دارایی‌ها می‌شود، فرصت‌های بعضی افراد در این وضعیت محدود می‌شود. همچنین بازار می‌تواند ناعادلانه باشد چرا که بازار تنها به آن دسته از نیازها و تمایلات انسان پاسخ می‌دهد که توسط پول حمایت می‌شود. (همان: ۴۹-۴۸)

مشکلاتی مانند ناکارآمدی سیستم مالیاتی، تورم، مقررات زائد دولت درباره انواع سرمایه‌گذاری‌ها، فساد سیستماتیک در بدنه‌ی دولت همه به نوعی نتیجه‌ی عملکرد نامناسب نهادهای سیاسی و اقتصادی کشورها است. البته بیکره‌بندی نابرابری هم در هر جامعه‌ای می‌تواند بر شکل‌گیری نهادها و عملکرد آنها موثر باشد، به عبارت دیگر رابطه‌ی نهادها و نابرابری، یک رابطه‌ی دوسویه است.

نهادهای اقتصادی درون‌زا هستند و به عنوان انتخاب جمعی جامعه تعیین می‌شوند. البته همه‌ی گروه‌ها، یک مجموعه از نهادهای اقتصادی را انتخاب نمی‌کنند، زیرا این نهادها هستند که باعث توزیع متفاوت منابع و تضاد منافع میان گروه‌های متفاوت می‌شوند. اما این که بین این انتخاب‌ها کدام غلبه می‌کند بستگی به قدرت سیاسی هر گروه دارد. به نظر می‌رسد با وجود تاثیر گذار بودن عملکرد نهادهای اقتصادی، در نهایت این قدرت سیاسی است که تعیین کننده است.

در کشورهایی که ثروت و درآمد در دست عده‌ای محدود متمرکز است، نهادهای انحصاری توسعه یافته‌اند تا قدرت را در دست آن عده‌ی محدود متمرکز کنند و بهره‌گیری از چنین مزایا و امتیازاتی را تداوم بخشند. در کشورهایی که توزیع ثروت متعادل باشند، نهادها بازر و کارا تر بوده و از حقوق مالکیت اکثریت و نه عده‌ی معدودی حمایت می‌کنند. (یوسفی، ۱۳۹۲: ۱۲۴)

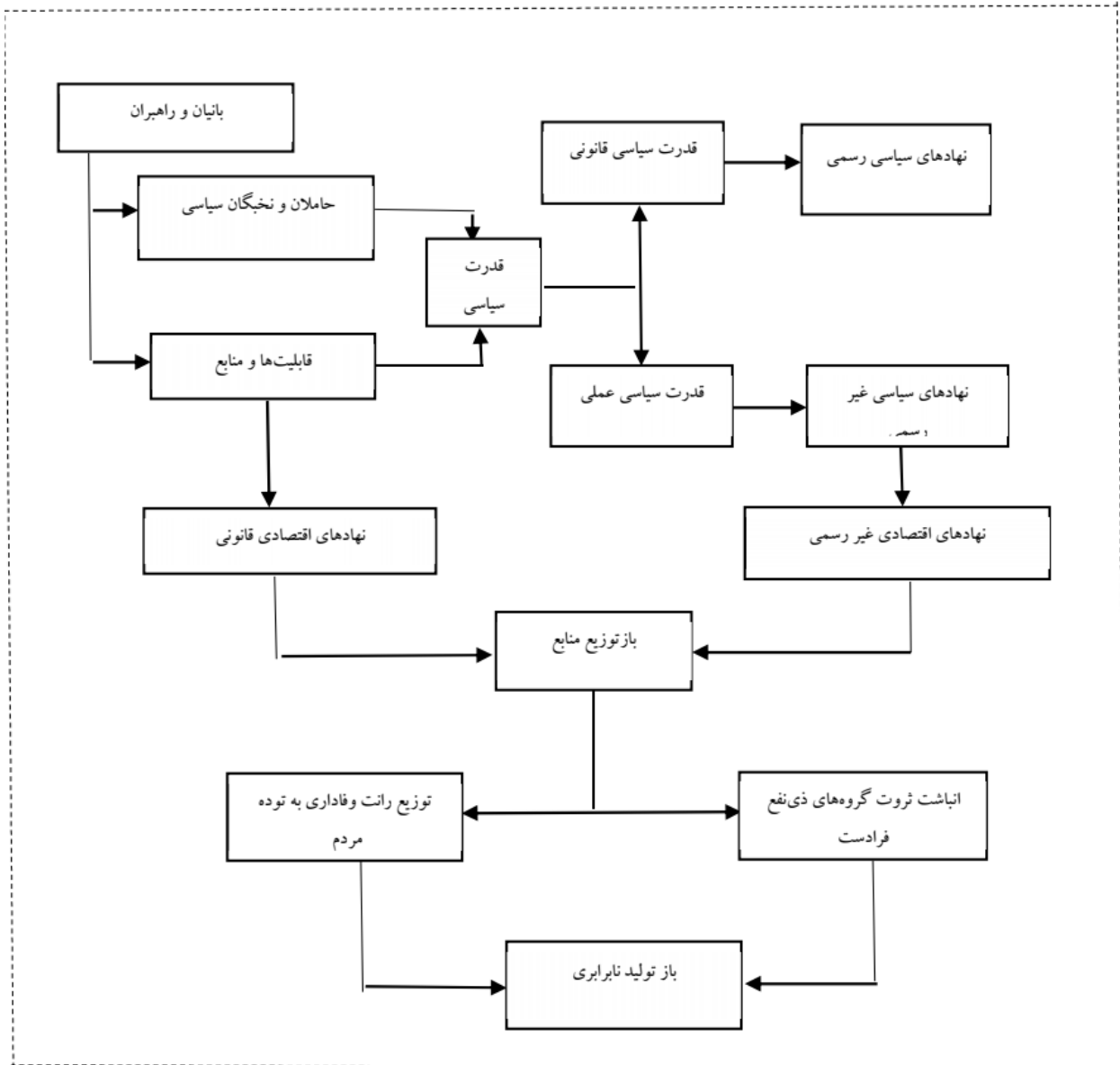
از طرف دیگر اثرات متقابل نابرابری و نهادها، رشد اقتصادی بلند مدت را تحت الشعاع قرار می‌دهد. کشورهایی که نابرابری ثروت و درآمد در آن‌ها بیشتر بوده، عموماً سیستم نهادی و حکومتی ضعیفی داشتند و نتوانستند به فقر پایان دهند. در مقابل، کشورهایی که در آن‌ها نابرابری توزیع ثروت و درآمد کمتر بوده، دولت کارآمدتری داشتند. (World Bank document, 2006)

نهادهای ضعیف در کشورهای در حال توسعه، با ایجاد سپر دفاعی از نگاه‌های موجود حمایت می‌کنند و مانع رقابت تازه‌واردان می‌شوند و این وضعیت موجب تشدید نابرابری و تداوم نهادهای ضعیف و مانع رشد اقتصادی می‌شود. نابرابری‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی از یک نسل به نسل دیگر منتقل می‌شود. به عبارت دیگر رابطه‌ی دوطرفه برقرار می‌گردد که در آن نابرابری موجب شکل‌گیری نهادهایی می‌شود که خود موجب تداوم نابرابری می‌گردد. در فقدان نهادهای کارآمد به علت نابرابری بودن توزیع درآمد، اقشار فرودست بیشترین فشار را متحمل می‌شوند. در بسیاری از موارد، نظام‌های قانونی و قوه‌ی قضاییه به دلیل وجود رشوه و فساد در خدمت به مردم فقیر ناتوان هستند. همچنین بی‌سوادی، عدم آگاهی و ناتوانی آنها برای بیان خواست‌های قانونی، خود موجب عدم دسترسی آن‌ها به نهادهای قانونی می‌شود. شکست دولت در حمایت از مالکیت نیز، به دلیل این که فقرا قادر نیستند در مقابل قانون‌شکنی از حق خود دفاع کنند، به آن‌ها آسیب می‌زند. همچنین نهادهای قانونی با طراحی نامناسب موجب کاهش عرضه‌ی امکانات زیربنایی برای فقرا می‌شوند.

ارائه مدل و نتیجه‌گیری

بدون توجه به نهادها نمی‌توان تحلیل درستی از نابرابری‌های ساختاری ارائه کرد. هر جامعه‌ای به دلایل تاریخی، سیاسی، اجتماعی و ... محیط نهادی و نهادهای سیاسی و اقتصادی مخصوص به خود را (شامل نهادهای رسمی و غیر رسمی) دارد. این نکته را باید در نظر داشت که در اکثر کشورهای در حال توسعه، الگو برداری از نهادهای اقتصادهای بزرگ جهان، لزوماً به نتیجه‌ی مناسبی در کشورهای در حال توسعه منجر نشده است، چرا که این کشورها یا آمادگی بهره‌گیری از نهادهای مشابه کشورهای توسعه یافته را نداشته و یا اگر مشابه این نهادها به اقتصادهایی با درآمد متوسط یا کم منتقل شوند کارکرد متفاوتی خواهند داشت. این که چرا نهادها

در کشورهای در حال توسعه با نهادهای کشورهای توسعه یافته متفاوت اند، بحثی مفصل و جداگانه است اما ماهیت این نهادها اعم از سیاسی و اقتصادی هر چه باشد، در روند توسعه و رشد اقتصادی، رابطه‌ای دو سویه با هم دارند. مدل زیر، بر اساس مفاهیم استخراج شده از نظریه‌های ذکر شده و تلفیق آنها حاصل شده است:



شکل (۱): مدل مفهومی تحلیل پیکره‌بندی نابرابری در نظام‌های اقتصادی دسترسی محدود در رهیافت اقتصاد نهادگرایی جدید

آنچه می‌تواند سمت و سوی این مدل را در تحلیل پیکره‌بندی نابرابری در کشورهای دارای نظم دسترسی محدود مشخص کند، رابطه‌ی بین نظام سیاسی و نظام اقتصادی یا به عبارت بهتر بین نهادهای سیاسی و اقتصادی است. نهادهای سیاسی تعیین‌کننده‌ی نحوه‌ی واگذاری قدرت سیاسی به شکل قانونی آن هستند، اما در کنار این قدرت قانونی که در اختیار نخبگان مسلط است، قدرت سیاسی عملی در اختیار بعضی افراد و سازمان‌های شبه دولتی وجود دارد که عملاً توسط نهادهای قانونی واگذار نشده است. قدرت قانونی و قدرت عملی برای توزیع رانت مولد و نامولد اند.

دسترسی به سود بدون تولید در کنار بالاتر بودن حاشیه سود فعالیت‌های نامولد، می‌تواند مردم و سرمایه‌ی آنها را به سمت ایجاد و استفاده از نهادهایی با فعالیت‌های نامولد سوق دهد. در این شرایط افزایش نقدینگی فقط به تقویت بیشتر نهادها در بخش‌های نامولد منجر می‌شود. به نظر می‌رسد در هدایت سرمایه به بخش نامولد نقش آفرینی ائتلاف‌هایی از نیروهای سیاسی در بخش‌های اقتصادی موثر باشد.

دولت به عنوان اصلی‌ترین نهاد سیاسی، در مقاطع مختلف عامل یا مانع توزیع رانت مولد و یا نامولد نابرابر بوده است. به این ترتیب نهادهای اقتصادی از جمله سیاست‌های اقتصادی که قوهی مجریه در مقاطع مختلف وضع کرده است در خدمت منافع سیاسی قرار می‌گیرند. سیاست‌های بازتوزیعی مانند واگذاری سهام به اقشار فرودست، پرداخت یارانه‌های نقدی و ساخت مسکن ارزان قیمت و انبوه برای نیازمندان، هرچند فی‌الفسه و در صورت اجرای صحیح، می‌تواند به کاهش نابرابری منجر شوند اما بیشتر به در قدرت ماندن الیت مسلط وضع‌کننده‌ی این سیاست‌ها منجر گشته‌اند. هرگونه تغییر اقتصادی که باعث کاهش قدرت سیاسی و قدرت گرفتن رقیبان و یا گروه‌های مختلف اجتماعی شده باشد، به کاهش رانت‌های اقتصادی الیت مسلط منجر می‌شود. این ترس از کاهش قدرت سیاسی، الیت‌ها را بر آن می‌دارد تا از پذیرش نهادهای کارآمد در قالب وضع سیاست‌های برابر ساز جلوگیری کنند. در نتیجه برنامه‌های محرومیت‌زدایی و قوانینی که در جهت تحقق عدالت اجتماعی وضع شده‌اند بیشتر نشان از هدفگذاری در جهت ایجاد پایگاه اجتماعی برای دولت‌ها دارد تا تمرکز بر کاهش نابرابری درآمدی در معنای واقعی آن.

در حالی که دولت در این نظام‌ها تا حد زیادی از ایجاد نهادهای کارآمد ناتوان است، جامعه، بر اساس یک انتخاب عقلانی و کسب سود بیشتر، نهادهای غیر رسمی را برای حفظ منافع خودش ایجاد می‌کند. این نهادها عموماً در سایه، ناکارآمد و موقتی هستند و با تغییر شرایط سیاسی و اقتصادی تغییر می‌کنند. نهادهای غیررسمی ناکارآمد، قابلیت رصد نداشته و با استفاده از رانت‌ها، باعث افزایش نابرابری در توزیع منابع می‌شوند. همچنین با تغییر نهادها و یا وضع نهادهای برابر ساز، منافع بعضی گروه‌ها کمتر و یا حذف شده و طبیعتاً نوعی مقاومت اجتماعی در بعضی اقشار اجتماعی برای ایجاد نهادهای سودمند و برابری ساز ایجاد می‌شود. این در حالی است که اقشار فرودست که از رانت قدرت و ثروت بی‌بهره‌اند، در این چرخه، به سرعت حذف می‌شوند.

در نظام‌های دسترسی محدود، عموماً در اطراف هر سیاستی شبکه‌ای از قدرت و منافع گروهی و مخالفان آن و به عبارت دیگر نهادهای و قدرت سیاسی قانونی و غیررسمی شکل می‌گیرد که امکان بقا و اجرای این سیاست‌ها را تضمین و یا رد می‌کند. اگر در یک نگاه کلی، جامعه به دو گروه فرادست (شامل نخبگان سیاسی و اقتصادی ...) و فرودست یا توده مردم تقسیم شود، می‌توان گفت اصلی‌ترین تعارض بین این دو گروه بر سر سیاست‌هایی است که برای بازتوزیع منابع وضع شده‌اند. بدیهی است وضع و اجرای سیاستی که منافع همه‌ی گروه‌ها را به شکل کامل تامین کند بسیار مشکل و حتی دور از ذهن خواهد بود. بر اساس اصل انتخاب عقلانی چه فرادستان و چه توده مردم، همواره سعی می‌کنند سود حداکثری به دست آورند. این موضوع باعث می‌شود که گروه‌های فرادست و توده در انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری، افرادی را انتخاب کنند که احتمال می‌دهند بر اساس شعارهایشان سیاست‌هایی به نفع آنان راه، وضع کنند. این نکته را باید در نظر داشت که عموماً هرچه نظامی غیردموکراتیک‌تر باشد به جای نمایندگی مطالبات همه‌ی افراد جامعه، در بیشتر مواقع ترجیحات فرادستان را در نظر می‌گیرد. به عبارت دیگر، این نظام‌ها ترجیحات بخش کوچکی از جامعه را نمایندگی می‌کنند و در نتیجه نابرابری بیشتری را نسبت به نظام‌های دموکراتیک‌تر (که وضعیت برابری سیاسی به شکلی نسبی را ایجاد می‌کنند)، موجب می‌شوند. در هر حال چه در نظام‌های دموکراتیک و چه نظام‌های غیر دموکراتی یا شبه دموکراتیک، در تعارضات سیاست‌های اقتصادی، در مورد نحوه‌ی بازتوزیع منابع بین گروه‌های مختلف، به نظر می‌رسد گروهی برنده خواهد بود که قدرت سیاسی را در اختیار دارد.

قدرت سیاسی ترکیبی از قدرت سیاسی عملی (سرچشمه‌ی این قدرت، کارهایی است که یک گروه می‌تواند با استفاده از ابزار قدرت نسبت به گروه‌های دیگر و جامعه انجام دهد) و قدرت سیاسی قانونی (قدرتی که توسط نهادهای سیاسی تخصیص می‌یابد)

است. فرادستان قدرت سیاسی قانونی و شهروندان قدرت سیاسی عملی دارند، هر چند که دموکراتیک بودن یا نبودن نظام سیاسی می تواند هر دو این قدرت ها را به نفع گروه دیگر محدود کند.

بر اساس اصل انتخاب عقلانی و کسب حداکثر سود، در کشورهای در حال توسعه، فرادستان میل به ماندگاری در قدرت و شهروندان میل به گرفتن امتیازات بیشتر دارند. نخبگان در این مرحله عموماً دو نوع توافق یا هماهنگی را انجام می دهند: نخست، هماهنگی است که بین الیت مسلط بر سر تقسیم منافع و سرکوب توده یا به کمک زور و یا با دادن امتیازات موقت اتفاق می افتد که می تواند از وقوع اتفاقاتی مانند کودتا جلوگیری می کند. دوم، توافقی نانوشته بین فرادستان و توده است. در این حالت نخبگان با دادن امتیازاتی مانند پرداخت یارانه های نقدی، بسته های کمکی، اعطای وام، استخدام در بدنه دولت بدون نظر گرفتن شایسته سالاری و... سعی می کند توده را از انجام اقدامات انقلابی منصرف کند. این نوع از کلاسیکالیسم، توده را در ظاهر ساکت می کند اما وضعیتی ناپایدار به وجود می آورد که به محض قطع امتیازات، مجدداً توده را به فکر استفاده از قدرت سیاسی عملی، می اندازد. در نتیجه شرایطی اجتماعی و سیاسی شکل می گیرد که تنها می تواند با نشان دادن وضعیتی بحرانی تر توده را از انجام اقدامات انقلابی منصرف کند و این چرخه تکرار می شود. به عبارت دیگر ساختار نهادی موجب ایجاد نابرابری شده و این نابرابری متقابلاً باعث ایجاد نهادهای نابرابر ساز می گردد و باز تولید نابرابری ادامه می یابد.

منابع

۱. ازکیا، مصطفی؛ احمدرش، رشید (۱۳۹۶). روش های تحقیق کیفی از نظریه تا عمل. نشر کیهان
۲. استیگلیتز، ژوزف (۱۳۹۴). بهای نابرابری، جامعه ی دوقطبی و نابرابر چگونه آینده ما را به خطر می افکند؟ نشر دانشگاه علامه طباطبائی
۳. امامی، سید حسین (۱۳۸۶). مبانی فکری نهادگرایان. روزنامه ایران. تاریخ انتشار ۱۳۸۶/۲/۲۰
۴. اوآنز، پیتر (۱۳۸۲). توسعه یا چپاول؟ نقش دولت در تحول صنعتی. ترجمه ی عباس زندیاف، عباس مخبر. نشر طرح نو
۵. پیکتی، توماس (۱۳۹۶). سرمایه در سده بیست و یکم. ترجمه ناصر زرافشان. نشر نگاه
۶. حاتمی، عباس (۱۳۹۲). گونه شناسی تطبیقی رژیم های توزیعی و بازتوزیعی: به سوی رهیافت کارکردی. فصلنامه ی سیاست، دوره ۴۳، شماره ۱، صص ۹۷-۱۱۳
۷. ساروخانی، باقر (۱۳۸۹). روش های تحقیق در علوم اجتماعی، جلد دوم. نشر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
۸. قاضی شریعت، سید ابوالفضل (۱۳۹۵). حقوق اساسی و نهادهای سیاسی. نشر میزان
۹. کلارک، باری (۱۳۹۶). اقتصاد سیاسی تطبیقی. مترجم عباس حاتمی. نشر کویر
۱۰. لوکایون، ژاک و دیگران (۱۳۷۳). بررسی تحلیلی توزیع درآمد و توسعه اقتصادی. ترجمه احمد اخوی. نشر موسسه مطالعات و پژوهش های بازرگانی
۱۱. متقی، ابراهیم؛ سجادی، حمید (۱۳۹۶). مدل سازی انسجام دینامیک در فرایند توسعه. فصلنامه مطالعات توسعه اجتماعی ایران، سال ۹، شماره ۲، صص ۲۲-۷
۱۲. مومنی، فرشاد (۱۳۹۷). نابرابری اقتصادی و چالش های فراروی توسعه در ایران. مجموعه مقالات آسیب های اجتماعی و نابرابری، دومین گزارش وضعیت اجتماعی ایران. مدیر علمی میرطاهر موسوی. نشر آگاه
۱۳. ندیری، محمد؛ پندار، مهدی (۱۳۹۴). درآمدی بر ساختارهای نهادی و فرایند توسعه. نشر آماره
۱۴. نورث، داگلاس، والیس، جوزف، وینگاست، باری، بی وب، استیون (۱۳۹۵). سیاست، اقتصاد و مسائل توسعه در سایه خشونت. ترجمه محسن میردامادی و محمد حسین نعیمی پور. نشر روزنه
۱۵. یوسفی، محمد قلی (۱۳۹۲). بنیان های نهادی اقتصاد آزاد. نشر نهادگرا

16. Acemoglu, daron (2006). A simple model of inefficient institution. scand.J. of economics 108(4), pp 515-546

17. North, D (1990). Institution, institutional change and economic performance. cambridge university press

18. Rodrik, D (2000). Institution for high quality growth: what they are and how to acquire them. NBER working paper, 7540

19. World bank document(2006).worldbank.org